



موقع خلیج فارس

در زمان

سلطنت فتحعلیشاه قاجار

از

مونیکا روشن ضمیر

(دکتر درخاوردشناسی)

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروفیشنل سکاھ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

موقع خلیج فارس

در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار

بررسی بیطرفانه موقع خلیج فارس در آغاز دوران قاجاریه امری است بس مشکل و تقریباً غیرممکن چون منابع و مآخذ مربوط به تاریخ این منطقه در آغاز سده نوزدهم بسبب دو امر حاد و متمایز مشخص شده است. یکی مربوط است به اخبار گونه‌گون و فراوان در گزارش‌های بیشمار کارکنان و مأموران شرکت هند شرقی انگلیس و دیگری سکوت تقریباً کامل منابع ایرانی.

منابع دست‌دوم و کتابهایی که بعدها نوشته شده‌اند این امر را بخوبی منعکس میکنند یعنی متن این آثار بطور کلی تحت تاثیر کامل منابع و نظریات انگلیسها قرار گرفته است. اما چون کلیه نویسندگان از جمله Kelly, Wilson, Miles, Lorimer انگلیسی و زیر نفوذ فرهنگی و سیاسی بریتانیا هستند نوشته‌های آنان را باید با دقت کامل تحت بررسی قرار داد و تصویر درست‌تری از تاریخ خلیج فارس بدست آورد. با این کار روشن میشود که موقع سیاسی خلیج فارس - آنطور که در فصلهای درهم و پیچیده کتاب *Gazetteer of the Persian Gulf* اثر Lorimer یا حتی در آثار ساده‌تر و روشن‌تر نویسندگانی چون Wilson, Miles, Kelly ملاحظه میشود - آنقدر پر آشوب و مشوش

نبوده بلکه برعکس در این منطقه پیوسته يك نوع هم آهنگی و همکاری طبیعی در میان نیروی زمینی ایران و قوای دریایی عرب حکمفرما بوده است و اگر نظم و آرامشی که در این ناحیه برقرار بود، زمانی در خطر می افتاد، بعلت وجود نیروی سومی از جمله پرتغال، اسپانیا، هلند و بویژه در زمان مورد بحث ما، انگلیس بود که در آن دست و نقشی داشته اند.

تا زمانی که فرمانروایان عرب نژاد محلی در ایران وظایف حکومتی و قانونی خود را انجام میدادند و مالیات محوله را می-پرداختند، مانند دیگر والیان و حکام ایرانی، از پشتیبانی کامل دولت مرکزی ایران برخوردار می شدند.

بعنوان مثال منصوب کردن مجدد شیخ نصر به شغل وی، یعنی حکومت بند بوشهر را، می توان نام برد. شیخ نصر چون در شورش حسینقلی خان قاجار شرکت نکرد مقام و منصب خود را از دست داد. فتحعلی شاه پس از آنکه شورش مزبور را خاموش و حسینقلی خان را سرکوب کرد، دوباره حکومت بوشهر را به شیخ نصر داد.^۱

در چنین وضعی به سبب اینکه برای فارس والی معین نشده بود یعنی مقامی که حاکم بوشهر را تعیین میکرد، فتحعلیشاه خود مستقیماً حاکم بوشهر را معین کرد.

در سال ۱۷۹۹ میلادی (۱۴-۱۲۱۳ ه.ق.) فتحعلیشاه حسینقلی میرزا را با عنوان فرمانروا بولایت فارس منصوب کرد و ۸۰۰ تفنگچی بسرداری نورالله خان همراه وی روانه و چراغعلی خان نوائی را نیز بوزارت وی انتخاب کرد.

نواحی مختلف فارس در آن زمان هر يك بدست یکی از خانواده های بانفوذ اداره می شد که مقامشان ارثی نبوده بلکه بسبب

1— India Office Record, Foreign Record 21

معروفیت و قدرتشان آنرا بدست می‌آوردند.

حکومت بنادر فارس بیشتر در مقاطعه و اجاره حکام و شیخ‌های عرب نژاد بود که پیوسته فرمان انتصابشان از مرکز آن ولایت، یعنی شیراز، صادر میشد.

متأسفانه منابع و مآخذ مربوط به آغاز سده نوزدهم که بطور دقیق درباره مناطق و نواحی متعلق به بنادر گزارشی بدهند در دست نیست. تنها راجع به بندر لنگه و مناطق وابسته به آن مدارک کمی در دست است. مثلاً در فارسنامه ناصری^۱ چنین آمده است:

«شیخ صالح از طایفه بنی‌چاشم که جمع آنرا جواشم گویند و عوام الناس جواسم گفتند با هزار خانه وار جواسم پیامد و کلانتری این سامان را از ضابط ناحیه جهانگیریه درخواست تصاحب نمود...».

۱- فارسنامه

در اینجا معلوم میشود که ناحیه جهانگیریه با منطقه حکومتی بندر لنگه بستگی داشته است. درباره منطقه مهم بندرعباس میتوان از اینجا و آنجا در گزارشهایی مختلف و پراکنده دریافت که میناب و جزیره‌های قشم و هرمز و احتمالاً تعدادی از جزایر کوچک و شهرک‌های دیگر جزو منطقه حکومتی آن بندر بوده است. بحث درباره تاریخچه بندرعباس بهترین مثال است برای نشان

۲- فسائی، حاجی میرزا حسن حسینی: فارسنامه ناصری چاپ سنگی تهران ۱۳۱۳

۳- قواسم نام یکی از طوایف عرب ساکن عمان (رأس الخیمه) بوده است - اصل این نام قواسم است ولی باشندگان عرب نژاد کناره های خلیج فارس چون در موارد زیادی در تلفظ «قاف» را به «جیم» تبدیل میکنند از همین رو نیز نویسندگان اروپائی حتی ایرانی همین تلفظ را گرفته و در کتابهای خویش بصورت «جواسم» ذکر کرده‌اند برای آگاهی بیشتر رک روشن ضمیر، مهدی:

Die Zand-Dynastie, Hamburg 1970, S. 69

و فرامرزی، احمد: کریمخان زند و خلیج فارس، تهران ۱۳۴۶ ص ۱

دادن گزارشهای گمراهکننده‌ای که از قلم تاریخ‌نویسان انگلیسی تراوش کرده است.

از جمله Lorimer در اثر خود Gazetteer of the Persian Gulf

در باره اجاره دادن این بندر به سلطان مسقط چنین می‌نویسد:
 « The lease of Bandar Abbas and its dependencies was transferred in 1794
 from a Persin vassal to the Sultanate of Oman...»

«اجاره بندرعباس و نواحی در سال ۱۷۹۴ از کارگزاران ایرانی به سلطان مسقط منتقل گردید» خواننده در اینجا گمراه شده چنین می‌پندارد که بندرعباس دیگر به دولت ایران تعلق نداشته است، در صورتیکه عین مطلب آنست که نشان می‌دهد که قدرت سلطان مسقط از برادران عرب وی از جمله طایفه بنی‌معین - که از مدت‌ها پیش در ایران زندگی میکردند و با او در حال جنگ و دشمنی بودند - در این منطقه بیشتر شده است یعنی از آن پس سلطان مسقط بجای شیخ طایفه بنی‌معین در این ناحیه حکومت یافته و حاکم دست‌نشانده دولت ایران شده است.

مایلز Miles در کتاب Britain and the Persian Gulf

در این باره چنین می‌نویسد: *م‌انسانی و مطالعات فرنگی*
 « Bandar Abbas remained a dependency of Muscat for three-quarters of
 a century.» *رسال جامع علوم انسانی*

«بندرعباس به مدت سه ربع قرن بعنوان یکی از متعلقات مسقط باقی ماند»

در حالیکه - خلاف نوشته مایلز - صحیح آن چنین بوده است که امام مسقط برای مدت سه ربع قرن در بندرعباس حاکم دست‌نشانده ایران بوده است.

این تاریخ‌نویسان انگلیسی، بطوریکه از گزارشها و کتابهای فراوان آنان برمی‌آید، در زمینه قوانین جاری و سیاست منطقه خلیج فارس آشنائی کامل و اطلاعات وسیعی داشته‌اند لذا بایستی به طرز اندیشه، طریقه تاریخ‌نویسی و تشریح مسائل سیاسی غیر منصفانه و نادرست ایشان خرده گرفته و نوشته‌های آنها را با دقت فراوان مورد قضاوت قرار داد.

حکومت بندرعباس در سال ۱۸۰۴ میلادی (۱۹-۱۲۱۸ ه.ق.) بعد از مرگ ناگهانی سلطان سعید (وی در نزدیکی لنگه، هنگامیکه کشتی او مورد حمله قواسم رأس‌الخیمه، که با وی در حال جنگ بودند، قرار گرفت، کشته شد) بدست بنی‌معین افتاد. البته این تغییر حکومت چنانچه همزمان با دست‌اندازی و نفوذ مستقیم انگلیسها در سیاست منطقه خلیج فارس نمیشد، اتفاق بی‌اهمیت و محلی بشمار می‌آمد.

در این زمان رویدادهای مهمی که در منطقه خلیج فارس رخ داد چنین بوده است:

چنانکه گفته شد شیخ ملاحسین معینی دوباره صاحب بندرعباس شده و از دولت ایران فرمان حکومت آن منطقه را بدست آورد.

شرکت هند شرقی انگلیس از سال ۱۷۹۸ میلادی (۱۳-۱۲۱۲ ه.ق.) روابط خود را با مسقط توسعه داد و سلطان مسقط را با سیاست خود متحد کرده بود. مدیران شرکت، سلطان را تهدید کرده بودند که چنانچه از آن اتحاد و همکاری خودداری کند از ورود کشتی‌های وی به بنادر هندوستان جلوگیری کرده اجازه نخواهند داد تا کسی از او نمک خریداری کند و چوب، برای ساختن کشتی، بوی بفروشند.

در تعقیب این حوادث حمله مشترک عمان و انگلیس به بندر-

عباس در کتاب لریمر تحت عنوان

« First British expedition against the Qawasim »

« نخستین حمله انگلیس بر ضد قواسم » که در تمام کتابها همیشه بعنوان دزدان دریائی بشمار آمده‌اند، ذکر شده است .

لریمر قبل از تشریح این «حمله» برای آنکه برای نوشته‌های

خویش دلیلی تراشیده باشد، بحثی تحت عنوان

« Outbreak of Piracy in the lower Persian Gulf 1798—1805 »

« شیوع دزدی دریائی در خلیج فارس از ۱۷۹۸ تا ۱۸۰۵ » بمیان کشیده بگمان خود و فور دزدی‌های دریائی در خلیج فارس را چنین شرح داده است .

در سال ۱۷۹۷ قواسم يك کشتی را ربوده و به يك کشتی نیز حمله کردند .

در سال ۱۸۰۳ غارت دو کشتی انگلیسی که در کناره خلیج فارس به گل نشسته بود .

در ۱۸۰۴ توقیف يك کشتی توسط دزد دریائی فرانسوی که قواسم آنرا از وی خریداری کردند .

در سال ۱۸۰۵ توقیف دو کشتی بازرگانی متعلق به نماینده انگلیس در بصره توسط قواسم و حمله بی نتیجه آنها به کشتی مورنینگتن Mornington .

نتیجه این گزارش نشان میدهد که در مدت نه سال فقط سه دزدی دریائی واقعی رخ داده است . چون تنها ربودن يك کشتی در سال ۱۷۹۷ و توقیف دو کشتی بازرگانی نماینده انگلیس را می توان دزدی دریائی دانست .

نکته مهم در اینجا آنست که در آن وقت قواسم با دولت عمان در حال جنگ بودند، لذا مسلم است که آنها همدستان دشمن خود، یعنی انگلیس‌ها را، دشمن خود میدانسته‌اند و حمله به کشتی‌های

دشمن هیچگاه دزدی دریائی بحساب نمی‌آید.
 در بحث مزبور گرچه موضوع «جنگ علیه قواسم» عنوان شده
 است ولی می‌بینیم که کاپیتان ستن Seton ، نماینده انگلیس در
 مسقط، در تاریخ ۲۸ ماه مه ۱۸۰۵ با کشتی جنگی مورنینگتن
 همراه با کشتی‌های امام مسقط به بندرعباس حمله کرده است و
 قواسم نامبرده یعنی توقیف‌کنندگان کشتی‌ها از ساکنان رأس‌الخیمه
 بوده‌اند.

در حالیکه مایلز در *The Countries and Tribes of the Persian Gulf*
 با اطمینان خاطر می‌نویسد: «از سوی کشتی جنگی انگلیس هیچ
 گلوله‌ای شلیک نشده است» لوریمر در صفحه ۱۹۱۱ کتاب خود
Gazetteer بوضوح چنین ذکر میکند:
 «Operation by which in 1805 Saiyid Badar of Oman recovered Bandar Abbas
 with the assistance of the British Resident at Masqat...»

«طی عملیات جنگی سال ۱۸۰۵، که سید بدر سلطان عمان، با
 کمک نماینده انگلیس در مسقط، بدان اقدام کرده بود، موفق شد
 بندرعباس را متصرف شود.»
 دولت ایران در مقابل این اقدام بشدت اعتراض کرد و این
 عمل را دشمنی نسبت به ایران دانست.

لوریمر در صفحه ۶۳۸ کتاب این عملیات جنگی را با پرده‌پوشی—
 های ناشیانه «همکاری‌های نیمه مکتوم نماینده انگلیس در مسقط
 با سید بدر» تلقی کرده چنین می‌نویسد:

«thinly—veiled co—operation with Sayid Badar»

یکی از هدف‌های نهانی انگلیسها بدون شك کسب اجازه برای
 بنای يك قلعه نظامی در بندرعباس، بوسیله هم‌پیمان خود امام
 مسقط، که در ضمن حکومت بندرعباس را داشته، بوده است. اجازه

مزبور را انگلیسها در سال ۱۷۹۹ در ضمن نخستین مذاکرات خود با امام مسقط بمیان کشیده و بدست آورده بودند ولی اجرای آنرا بدون موافقت دولت ایران، که همیشه با چنان درخواستهایی جداً مخالفت داشت، صلاح ندانسته جرات اقدام به آن را نداشتند. مسلماً چنانچه در موضوع به اصطلاح «جلوگیری از دزدی دریائی در خلیج فارس» - که بهانه خوبی بود در دست انگلیسها - پژوهشهای دقیقی انجام گیرد، هدفهای پنهانی سیاستمداران انگلیسی بخوبی آشکار میگردد.

در پایان به این مثال روشن اشاره میگردد:

در بخش مربوط به مسقط در India Office Records, Foreign Record 1 Doc. 408 در یادداشت‌های ژانویه ۱۸۲۱ چنین ذکر شده است «بنا به تقاضای امام مسقط جنگی ظالمانه برضد طایفه بوعلی صورت گرفت در صورتیکه هیچ دزدی دریائی بظهور نپیوسته بود و این جنگ تنها بهانه‌ای بود برای امام مسقط تا بتواند طایفه مزبور را، که با وی اختلافات مذهبی داشت، نیست و نابود کند.»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی